

ترکان پارسی گوی*

اشعار پارسی شاعران عثمانی

(۱)

تاریخ و کیفیت نفوذ و رواج زبان فارسی در کشورهای دیگر، مخصوصاً در سه قلمرو بسیار وسیع، یعنی شبه قاره هندوستان (هندوستان و پاکستان و بنگلادش امروز)، آسیای مرکزی و ترکستان یا سرزمینهای ماوراءالنهر، و آناتولیا یا آسیای صغیر - به ویژه از زمان مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی تا پایان امپراطوری عثمانی - بارها موضوع پژوهش و بحث دانشمندان بوده است. کتاب تاریخ ادبیات در ایران تألیف بیماند جاودان یاد استاد ذبیح الله صفا، مفصل تر از هر منبع دیگر به این موضوع پرداخته و شرح آن را مخصوصاً در دوره های سلجوقی و تیموری و صفوی به دقت بیان کرده است. افغانستان که چند شهر آن مانند هرات و غزنی از جمله مراکز شعر و زبان فارسی بوده است ارتباط با حوزه ترکان پارسی گوی و دیگر سرزمینهای بیرون از ایران بزرگ ندارد.

شهرهای سمرقند و بلخ و بخارا و مرو (و بسیار نقاط تاریخی دیگر) در ترکستان، نه عرصه نفوذ، بلکه خود زادگاه شعر و ادبیات فارسی بوده اند و امروز هم، به رغم قرنهای جدایی از ایران و فشارهای گوناگون سیاسی ضد ایرانی، مردم تاجیکستان به زبان فارسی تاجیکی تکلم می کنند و به فارسی شعر می گویند و کتاب می نویسند.

در سرزمین هندوستان زبان فارسی قرنهای بسیار زبان شعر و ادب بوده است. از زمان امیر خسرو دهلوی (متوفی در ۷۲۵هـ / ۱۳۲۴ م.) گرفته که تالی نظامی گنجوی شمرده می شود، تا علامه محمد اقبال لاهوری (متوفی در ۱۳۱۷ هجری شمسی / ۱۹۳۸ م.) در

تاریخ شعر فارسی سبک هندی که صفوی هم خوانده می شود، نتیجه همین نفوذ عمیق فارسی از سویی و استقبال مخلصانه و عاری از تعصب و دور از سیاست مردم و دربارهای هند از زبان و فرهنگ ایران زمین از سوی دیگر بوده است. نیز نباید ناگفته گذاشت که عنصر هندی نیز در فرهنگ ایران تأثیری متقابل داشته است که کیله و دمنه یکی از نمونه های شاخص آن است، و داستانهای هشت بهشت امیر خسرو (و دیگر منظومه ها) واجد عناصر فراوانی از افسانه ها و آداب هندی است که در هفت پیکر نظامی طبعاً وجود ندارد.^۱

اما داستان نفوذ و شیوع زبان فارسی در آناتولیا یا آسیای صغیر (ترکیه امروز) از نوعی دیگر است. با آن که زبان فارسی همراه با ورود سلجوقیان به آن سرزمین رسید و حضور مولانا جلال الدین بلخی رومی در قونیه پشتیبان گسترش زبان و فرهنگ ایران در آن دیار گشت و قرنهای متوالی شاعران و دانشمندان و حتی سلاطین و امرای عثمانی به نوعی مجذوب وی بودند و بر مثنوی معنوی او شرح و تفسیر می نوشتند، و نیز به رغم این واقعیت که کتابخانه ها و موزه های عثمانی گنجهای هزاران دستنویس ارزشمند فارسی گشت، کمابیش از حدود نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی به سائقه ملت پرستی افراطی مفاومتی روز افزون در برابر فارسی و فرهنگ ایرانی پدید آمد. این گرایش به سد بندی و مقاومت در برابر زبان فارسی و بازگشت به سنتهای ترکی و تقویت زبان ملی و ریشه های آن داستان مفصلی است که محققان ایرانی و اروپایی از آن یاد کرده و گزافه گوییهای نامعقول داعیان آن نهضت را وصف نموده اند. این جنبش با ظهور اتاترک و زوال امپراطوری عثمانی به رسمیت کامل رسید و تثبیت قطعی آن با تغییر الفبا میسر گشت. ترکان امروز، اگر در کار پژوهشهای تاریخ و ادب نباشند، واژه های عربی و فارسی را در زبان خود نمی شناسند و مخصوصاً از تأثیری که فرهنگ ادبی ایرانیان در شعرشان داشته است بیخبراند. شاید امروز به دنبال آمیزش بیشتر ملتها و فرهنگها و نیز به این علت که تب ملت پرستی حق پوش دیرین کاهش یافته است، نسل جوان و فرهیخته ترکان با چشمی باز به تاریخ خویش می نگرند و بیطرفانه تر ریشه های فرهنگ ادبی خود را می شناسند.

داستان «نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی» را دانشمند گرامی استاد محمد امین ریاحی نخست در برنامه «مرزهای دانش» در رادیو ایران ایراد نموده و سپس همان گفتار را در مجله های یغما و هنر و مردم و نیز مجله دانشکده ادبیات طهران منتشر نموده و نیز به صورت رساله ای مستقل چاپ کرده اند. این رساله حاوی اطلاعات جامع و کامل به صورتی فشرده است و علاقه مندان به این موضوع مرجعی بهتر از آن نخواهند یافت.^۲

زبان ترکی عثمانی که شاعران آن سرزمین قرن‌ها به کار برده اند مرکب است از واژه های ترکی و پارسی و تازی. واژه های تازی را یج در آن زبان نیز اکثراً یا شاید تماماً از راه زبان فارسی به آن کشور رسیده و در شعر ترکی به کار رفته است.

در دیوانهای شاعران عثمانی اشعار زیادی به ویژه از نوع غزل می توان یافت که به فارسی سروده شده است. البته اشعار بیشتری هم هست به زبان ترکی عثمانی. در اشعار این دسته دوم نسبت استفاده از واژه های پارسی همیشه یکسان نیست، گاهی این نسبت اندک است و گاهی بسیار زیاد، تا حدی که با تبدیل فقط چند واژه می توان به آسانی تمام شعر را به فارسی در آورد. هر ایرانی باسوادی که می تواند غزلهای ساده یک شاعر ایرانی را بخواند و بفهمد (یا نفهمد)، می تواند به همان سادگی غزلهای شاعر عثمانی را بخواند بی آن که بداند که گوینده آن ایرانی نبوده است. بحث ما در این گفتار درباره آن دسته از سروده های شاعران عثمانی است که در آن واژه ترکی و البته دستور زبان ترکی وجود ندارد یعنی شعر از هر نظر فارسی است. وجه تمایز میان یک غزل کاملاً فارسی شاعر ترک عثمانی و یک غزل شاعر ایرانی در سبک سخن و نوع تخیلات و استعارات و کیفیت بیان عواطف و استفاده از تعبیرات را یج در مهند زبان مشترک آنها یعنی ایرانزمین است، یعنی همان جوهری که مثلاً غزل خاقانی را از غزل جامی یا غزل سعدی و مولانا و حافظ را از یکدیگر جدا و مشخص می سازد. شاعران ایران از آغاز تا امروز شاید بیش از صد هزار غزل سروده اند و همان معانی و اندیشه های غنایی و کمابیش عرفانی را، علاوه بر غزلها، در قالب هزاران تغزل و قطعه و ترجیع بند و ترکیب بند و حتی رباعی و دوبیتی و مخمس و مسمط هم ریخته اند، با این همه سخن عشق از هر زبان که می شنوی نامکرر است. طبیعی است که غزلهای فارسی شاعران عثمانی نیز حاوی تعبیرات و تخیلات و شاید گاهی نیز واژه ها و ترکیبات نوساخته و بی سابقه ای است که در فارسی وجود نداشته است. شاعران فارسی گوی عثمانی هم طبعاً در شعر خود همان جاده های اندیشه و خیال را کوبیده اند بی آن که لزوماً به نوعی از انواع سرفتهای ادبی متهم گردند. شباهت ذهن و زبان شاعران ترک با ذهن و زبان همقطاران یا پیشروان ایرانی در اشعار غنایی در حدی است که شاید جز اهل فن - استادان فن - کسی نتواند کمترین تفاوتی میان آنها بیابد. تنها این امکان هست که شاعر ترک عثمانی اشاره ای تاریخی یا جغرافیایی در سخن خود آورده باشد که از چشم خواننده سخن شناس دور نماند و برگه هویت عثمانی سراینده شناخته شود.

با توجه به آنچه گفته شد، شایسته به نظر می رسد که ما ایرانیان اشعار فارسی همسایگان خود را بشناسیم و بخوانیم و در برابر ارادت ورزی ایشان به زبان و فرهنگ ما،

به سهم خود سپاسگزار باشیم و قدرشناسی خود را از هنر و قریحه ای که آن «بیگانگان» به خدمت ادبیات فارسی گماشته اند، با طبع آثارشان نشان بدهیم. بدین نیت است که در این اوراق به انتشار اشعار ترکان پارسی گوی می پردازیم و این نوشته را پیام محبت و دوستی خود به همسایگان ترک ایران دوست می شمیریم.

شیخ غالب

از جمله شاعران پارسی گوی ترکیه عثمانی یکی محمد اسعد (به تلفظ ترکی: مه‌مد اسعد) متخلص و معروف به شیخ غالب و غالب دده است. وی در ۱۷۵۷ م. در استانبول در خانواده ای از ارادت کیشان و پیروان خانقاه مولوی تولد یافت. فارسی و عربی را در سالهای نوجوانی نزد پدر خود، مصطفی رشید و معلم بیاموخت و به تقلید پدر وارد خدمات دیوانی شد. ولی شورِ دل‌بستگی به مولانا او را به قونیه کشاند و در آن خانقاه بنا بر سنت مولویان «چله» هزار و یک روزه خود را آغاز کرد اما تمام مدت را در قونیه نماند، به نزد خانواده برگشت و چله خود را در استانبول ادامه داد و به پایان رسانید. در ۱۷۹۱ شیخ و مرشد تکیه «غَلطَه» (گالاتا) گشت. سلطان سلیم سوم که شیفته مولانا بود و آوازه غالب را شنیده بود و نیز خواهرش بیخان (Bihan) در خانقاه غلطه به دیدن او می رفتند و شاعر ترجیع بندی در مدح خواهر سلطان سروده که برگردان آن در هفت بند چنین است:

ماه برج عظمت حامی اهل عرفان مهر گردون همم حضرت بیخان سلطان
بدین ترتیب سالهای زود گذر عمر کوتاه شاعر در حلقه مزبور با شعر و موسیقی می گذشت تا در ۱۷۹۹ به سن چهل و دو سالگی وفات یافت.^۳

دیوان غالب در ۱۲۵۲ ه. ق. (۱۸۳۶ م.) در مطبعة بولاق، و به خط لاتین نیز در چندین دهه اخیر دو یا سه بار چاپ شده است. چاپ اصلی سال ۱۲۵۲ ه. ق. شامل سه بخش مجزی به این ترتیب است:

- ۱- حکایات و قصاید و ترجیع بند و ترکیب بند و چندین مخمس و مسدس با بندهای بیشتر و کمتر، و نیز یک بحر طویل (ص ۱-۱۳۴).
- ۲- غزلیات و «تواریخ مختلفه» یعنی اشعاری که به مناسبت حوادث تاریخی یا مربوط به جشنها یا اعیاد و دیگر روزهای مهم یا اشخاص سرشناس سروده شده است، و مقطعات و دولغز و رباعیات، و سپس «ابیات المفردة» یعنی تک بیتها که مقدار آن کم نیست، جمعاً در ۱۶۴ صفحه.

۳- مثنوی حسن و عشق در ۹۳ صفحه.

محققان تاریخ ادبیات عثمانی غالباً مثنوی حسن و عشق را شاهکار شیخ غالب خوانده اند. مؤلف تاریخ شعر عثمانی،^۴ الیاس جان ویلکینسن گیب (دانشمندی که اوقاف بسیار مشهور گیب را مادرش بعد از وفات نابهنگام او به یاد پسر خود ایجاد نمود) این اثر را فارغ از هرگونه نفوذ شاعران ایرانی دانسته و معتقد است که غالب نه موضوع داستان و سمبلیک آن و نه سبک سخن پردازی آن را از شاعران ایران و سبک فارسی تقلید کرده است. گیب تصنیف حسن و عشق را از قلم جوانی بیست و چهار ساله سخت شگفت انگیز شمرده و در وصف ابتکارات فکری و نبوغ او داد سخن داده است و قول خاورشناس معروف هامرفون پورگشتال را، که معتقد بود حسن و عشق تقلیدی ست از حسن و دل اثر فتاحی نیشابوری،^۵ باطل خوانده است و در مدح و توصیف شیخ غالب می گوید که شاعران پیش از غالب شعر ترکی را اسیر و برده شعر فارسی ساخته و آن را به خدمت امور روزمره و زندگی مادی گماشته بودند. ولی شیخ غالب با سرودن حسن و عشق این سنت را شکست و شعر عثمانی را به «آسمان آسمانها» (Heaven of Heavens) ارتقاء داد.^۶ این نظر مورد اتفاق همه شناسندگان شعر عثمانی نیست و می توان آن را از نوع شیفتگی دانشمندان به کار ورشته خاص خود دانست به ویژه گیب که هنوز به پختگی و کمال دوست خود ادوارد براون نرسیده بود که در ۱۹۰۱ درگذشت.

به هر حال، شدت تأثیر شعر و زبان فارسی بر روی مثنوی حسن و عشق در هر سطر آن آشکار است. نه تنها عنوانهای یک یک حوادث و حکایات و موضوع شعر بلکه متن بسیاری از ابیات و مصراعهای آن نیز یکسره به فارسی ست. اگر دانشجویی حسن و عشق شیخ غالب را با حسن و دل اثر فتاحی نیشابوری به دقت بسنجد معلوم خواهد شد که شاعر عثمانی تا چه حد تحت تأثیر شاعر نیشابوری بوده و از او الهام گرفته است.

اما اشعاری که اینک خواهد آمد، تمام برگرفته از بخش دوم دیوان شیخ غالب است که غزلهای فارسی او را ارائه می دهد. نیز باید افزود که در اشعار ترکی شیخ غالب نیز ابیات و مصراعهای بیشماری هست که به جز یکی دو واژه ترکی، باقی آن فارسی ست.

در میان شاعران ایران هم گویندگانی بوده اند که در شعر فارسی خود واژه های تازی را زیادتر از فارسی به کار برده اند، با وجود این شاعر فارسی شناخته می شوند. مفهوم این مقدمه و پیام آن هرگز این نیست که ما شعر عثمانی را فاقد اصالت پنداشته سرایندگان آن را به قول گیب برده فرهنگ ادبی ایران بدانیم. علامه محمد اقبال لاهوری تقریباً تمام آثار بدع و معروف خود را به فارسی سروده و رساله بسیار عالمانه اش موسوم به سیر متافیزیک در ایران را به انگلیسی نوشته است، ولی هرگز کسی او را ایرانی یا انگلیسی به حساب

نیاورده است. امروز مخصوصاً با فروریختن دروازه های سرحدی و آمیزش دهها میلیون انسان فرهیخته در کشورهای غریب و دور از زادگاهشان، استفاده از زبان غیر مادری - البته بیشتر برای علم و کمتر در شعر - امری رایج و عادی شده است. اقبال را همه مردم دنیا پاکستانی می شناسند چنان که ساموئل بکت را به رغم اشعار و کتابهای فرانسویش همه ایرلندی می شمارند. شیخ غالب و دیگر شاعران پارسی گوی عثمانی نیز البته به زبان و فرهنگ ترکیه تعلق دارند ولو آن که قریحه خود را تا حدی در خدمت شعر فارسی به کار برده اند.

بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

زیرنویسها:

* منظور از «ترکان پارسی گوی» نه آن «بخشنندگان عمرند» و نه «آن ترک شیرازی» که حافظ ما سمرقند و بخارا را به خال هندویشان می بخشید. و البته شاعران آذربایجان و اران و شروان مانند نظامی گنجوی و خاقانی و اوجالدین مراغه ای و بدر شروانی و قطران تبریزی و شهریار و بسیار گویندگان هزار سال گذشته ایران که نزدیک به صد درصد اشعارشان به فارسی بوده و هست - به استثنای شهریار که مبلغی هم شعر ترکی سروده است - در زمره «ترکان پارسی گوی» این مقاله نیستند. هدف این گفتار شاعران آسیای صغیر و قلمرو عثمانی است از آغاز نفوذ سلجوقیان در آن سرزمین تا کمابیش پایان قرن نوزدهم میلادی و شروع خطی جدید و عصری جدید در تاریخ مردم آن کشور. در این گفتار به جای درس تاریخ و بحث در علتها و شرایط نفوذ فارسی در ترکی عثمانی، اشعاری را که سرایندگان عثمانی به زبان فارسی سروده اند از دیوانهایی که به خط قدیم چاپ شده است نقل می کنیم. نقد و سنجش ارزش ادبی این اشعار کار دیگری است بیرون از موضوع این گفتار.

۱- محمدجعفر محبوب: هشت بهشت و هفت پیکر. از انتشارات هنر و مردم، طهران ۲۵۳۵ (۱۳۵۵ / ۱۹۷۶ م).

۲- دکتر محمد امین ریاحی: نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی. چاپ چهارم، انتشارات امیر کبیر،

۱۳۵۰.

۳- رک.

- E. J. W. Gibb: *A History of Ottoman Poetry*, ed. by E. G. Browne, pub. by Luzac, London, 1905/1967. Vol. 4, pp. 175-206.

- Bombaci, Alessio: *La Letteratura Turca*. Pub. Sansoni 1969, pp. 383-386.

- Andrews Walter, Najaat Black, and Mehmet Kalpakli: *Ottoman Lyric Poetry. An Anthology*. University of Texas Press 1997, pp. 258-260.

Lewis, Franklin D.: *Rumi, Past and Present, East and West*. Oneworld Publications, 2000. pp. 444-445.

- Wilks, Judith: "The Persian Roots of a Turkish Flower. A Discussion of Sheykh Ghalib's *Husn o Ashk*" (unpublished paper).

۴- Elias John Wilkinson Gibb. درباره اوقاف گیب، رک. دانشنامه ایرانیکا، جلد دهم، ص ۶۰۱-۶۰۲.

۵- فتاحی نیشابوری (م. ۸۵۲ هـ. ق.) شاعر معاصر شاهرخ، رک. دکتر ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، جلد چهارم، ص ۴۵۹-۴۶۰.

۶- تاریخ شعر عثمانی (رک. زیرنویس ۳)، صفحه ۱۸۲-۱۸۳:

...Ghalib sought to raise it to the very Heaven of Heavens...

ذیل - شیخ غالب دیگر شاعران فارسی زبان را هم می شناخته و از بعضی تأثیر پذیرفته و در دیوان خود یاد کرده است. از آن جمله است غزل شیوای «زلف آشفته» از حافظ که غالب آن را در تخیسی گنجانده که قبلاً منتشر شده است («نسبنامهٔ یک غزل حافظ و مخمس آن در ترکی عثمانی»، ایران شناسی، سال ۳، ۱۹۹۱، ص ۳۳۷-۳۴۴). شاعر دیگر عطار نیشابوری ست که ترجمه و اقتباس گونه ای از حکایت زیبای او را (بایزید آمد شبی بیرون ز شهر... منطق الطیر، چاپ دکتر گوهرین، ص ۹۰) ضمن حکایات، جلد اول، ص ۱۱۹-۱۲۰، آورده است.

غزلیات فارسی شیخ غالب

آه من از برف پندارد سرشت شعله را / اشک من چون آب خواند سرنوشت شعله را
کم سخن باید خلیل گلستان سوز دل / صورت عیسی نمی باشد کنشت شعله را
بس که از فکر رخس امشب دلم بیتاب گشت / زیر سر بالین دیبا کرد خشت شعله را
خال روی آتش عشق است بحر تیره ام / چشم خور از هندوان باید بهشت شعله را
اضطراب اشک من در گلشن حسنش نخاست / کوثر از سیماب می باید بهشت شعله را
کی اثر گردد نسیم آه را فیض بهار / موج رنگ خویش باشد سبزه کشت شعله را

فکرتم را سوخت غالب شوکت آتش زبان

انتخاب آسان نباشد خوب و زشت شعله را

۸/۲

گم شد از من گفته‌های این زبان از بهر چیست؟

هیچ کالایی نمی دارم، دکان از بهر چیست؟

خامه را گیرم که در بار است، کو فیض کرم؟

در سراستان حسرت ناودان از بهر چیست؟

سینه پر داغ من ای مرغ آه آفت هواست

با چنین باغ آتش افکن، آشیان از بهر چیست؟

خط نمایان است اکنون، غمزه قاتل کجاست؟

فتنه بر پا گشت، قهر قهرمان از بهر چیست؟

گر چنین تأثیر خواهد کرد آه نیمشب

این قدر افسانه خلق جهان از بهر چیست؟

عشق مظلوم است در هر کشوری، غالب خموش
داد فرمایی نمی بینم فغان از بهر چیست؟

۱۵-۱۴/۲

روی تو و سودای سر این است و بسی نیست
در شام غریبان سحر این است و بسی نیست
از جان گذرد لشکر آشوب به جانان
آن قافله را رهگذر این است و بسی نیست
پر فیضم و از دیده نهانم، چو صبایم
از نیک و بد من خبر این است و بسی نیست
گر چشم تو خواهد که نفهمد سخن عشق
بر جان خموشان خطر این است و بسی نیست
خو کنن به جگر خوردن افسوس و ملامت
هشدار که برگ سفر این است و بسی نیست
فردا من و یک توده خاک و گل ماتم
انجام سرور و کدر این است و بسی نیست
غالب زدل من چه ستانند ندانم
صد رشته به زلفش گهر این است و بسی نیست

۱۵/۲

طره مشکین جانان را هوای شانه نیست
آن همای لامکان در بند فکر لانه نیست
من زبان را بستم، او از ملک جان آمد برون
راز دل هر چند بنهفتم، سخن بیگانه نیست
گوی یک زرین بنماید ز مهر و مه چرا
گریه های ما ز گردون گریه طفلانه نیست
گاه آن باشد که بر آتش نشیند مرغ آه
همچو مجنون در سر سودایی من لانه نیست
استخوانم با هما جسم به عنقا آشناست
در سواد دفتر من معنی بیگانه نیست

من بسی فرزانه را کردم در این شطرنج مات
بازی اهل محبت بازی طفلانه نیست
با دل افسرده شادابی نمی آید ز اشک
آب ما گرم است غالب، نازکانه دانه نیست

۱۵/۲

در سپهر سینه ام داغ محبت کوکب است
لیک آن مهوش کجاداند که روزش بی شب است
کافر زلفت مبادا رهزن ایمان کس
صد برهمن در کمندش وقف یارب یارب است
نه همین لعل شکر ریز و رخ عنبر فشان تو
جان بی پروای عاشق را هزاران مطلب است
داند از بیداد قتل بیگناهان را ثواب
یارب این شوخ ستم خو از کدامین مذهب است
التفات عشق دارد حسن را شیرین ادا
گریه غالب برای خنده زیر لب است

۱۵/۲

آن شب که یاد عارض او بر زبان گذشت
چون شمع آتش سر من ز استخوان گذشت
می کن قیاس لشکر غم را ز داغها
جایی که نقش پاست فزون کاروان گذشت
چون گل هر آنچه داد به من، بازخواست چرخ
افسوس از آن جان که در مهر آن گذشت
زینهار چاک سینه ما را مین بد
آب حیات رحمت از این ناودان گذشت
در کوی ما ز آتش دلها خبر چو یافت
آن شهسوار ملک جفا گرم عنان گذشت
غالب بسی شتافتم اقلیم عشق را
تا آمدم به سمت حقیقت زمان گذشت

۱۶/۲

رنگ گل‌های هوس بوی فنا شد، صاف شد
 شبنم از بی تابی حیرت هوا شد، صاف شد
 قطره‌های خون که خوش نگذاخت در لخت جگر
 اشک غم شد، آب قندیل دعا شد، صاف شد
 رفت موج‌گریه تقریر وقت خامشی ست
 سیل این ویرانه مهتاب صفا شد، صاف شد
 شد به یمن خط قرین مهر وصلت شام غم
 گرد ظلمتهای او ظل هما شد، صاف شد
 آتشی در خرمن این ظالمان خواهد گذاشت
 ابر آهم پرتو برق بلا شد، صاف شد
 غالب از اشراق دل دارد به شوکت گفتگو
 شعله تقریر ما تا بی صدا شد، صاف شد

۲۱/۲

جان سفر کرده و دل واله دیدار هنوز
 اولین ساغر عشق این همه شور محشر
 خانه خالی شد و آینه بیدار هنوز
 کس ندارد خیر از عاقبت کار هنوز
 ز آسمان آمده عیسی و تو بیمار هنوز
 غافل ای نگه خسته مگر از خط نو
 باده آخر شد و مخمور تو هشیار هنوز
 خون نموده ست و همین خنده زند لاله داغ
 زاهد از زلف پریشان تو خوابی دیده ست
 به کف آورده سر رشته ز نار هنوز
 از سخن سازی بیمار نگه در عجبم
 رمقی مانده و او بر سر گفتار هنوز
 غالب از محتشمان نیست گدای عشق است
 هست از این طور غزل خامه شرمسار هنوز

۵۴/۲

جان به لب آورده و در یاد جانانم هنوز
 کار با ایمان رسیده ست و صنم خوانم هنوز
 هیچ کس را این چنین دیوانگی مشهور نیست
 گریه بر من می کند خلقی و خندانم هنوز

یک جهان معنی توحید است در کنج دلم
 نابسامانم هنوز و نامسالمانم هنوز
 مغزم آتش گشته و جان سخن را سوخته ست
 من چرا در شعله ادراک سوزانم هنوز
 پیش زلف کافرش اشکستگی دارد رواج
 از ثبات توبه های خود پشیمانم هنوز
 همچو من محو تماشای توهیج آینه نیست
 کار بان [:کاروان] جلوه ات بگذشت و حیرانم هنوز
 غلغلی در عالم افکنده ست طبع غالبم
 لیک من مغلوب اطوار جوانانم هنوز
 دارم امیدی ز فیض حضرت ملای روم
 دیده دوز همت آن شاه شاهانم هنوز

۵۴/۲

به دلها چون دهان تنگ یارم، نیستم؟ هستم
 مآل نقطه موهوم دارم، نیستم؟ هستم
 مراد اوست فیض بی وجودی نامداریها
 مگر عنقای قاف اشتهارم، نیستم؟ هستم
 نیند سیر چشمی در جهان دل تشنگان از من
 چو آب گوهرم پر اعتبارم، نیستم؟ هستم
 وجودم نیست پیدا گرچه در امکان ذاتی لیک
 عرض وش در جواهر آشکارم، نیستم؟ هستم
 چو بوی پیرهن پیدا نیم در کاربان اما
 ضیاء دیده یعقوب زارم، نیستم؟ هستم
 ز آدم رشته قید خودی کردند آزادم
 چو شهباز نگه پرواز دارم، نیستم؟ هستم
 تنم از فکر باریک تخیل محو شد غالب
 مگر موی میان آن نگارم، نیستم؟ هستم

۹۳-۹۲/۲

* * *

نیازم⁺ به غمت که نازنینی جایت به دلم که دلنشینی
 دیوانه شود به حسنت آدم پری منشی و حور عینی
 روشن نظرم به دور زلفت زان روی شها که مه جینی
 چشم تو دلم ربود کز وی حیرت ده آهوان چینی
 شاید که دهم به وصلت ایمان در هجر و بلای جان و دینی
 فکر تو شراب صاف شیراز
 غالب تو عجب که زین زمینی

۱۲۸/۲

